

البشان بالانفاق واگر پیدا شود چون مردگان
 بخیل باشد همچنان در عالم کوچک نیز اگر چشم و گوش
 بینی و دهان نباشد این خواست نیز که شامله باضره
 و شمشاد و سستد فارغ و بخیل باشند و هیچ کاد
 از ایشان نباید پس بقای خواست بدان قوتها است
 بقای قوتهای نفسانی در عالم بزرگ است
 بواسطه نفوس و عقول و بواسطه حس و همچنین اگر
 اجزا و اعضا و خواست و قوتها مجسمه نظر کنیم در
 این یک شخص کثرت بسیار واقع شود و حال آنکه بکن
 باشد و همچنین چون در عالم بزرگ نظر کنیم کثرت
 بسیار است بواسطه افلاک و عناصر و مؤالید جزو
 و مرکبات ما چون نظر بدان کنیم هر در نظر قاصر
 و قدر یکدلیتیم اینجا معنی وحدت روی نماید
 والسلام علی من تبع الهدی



نور وحدت

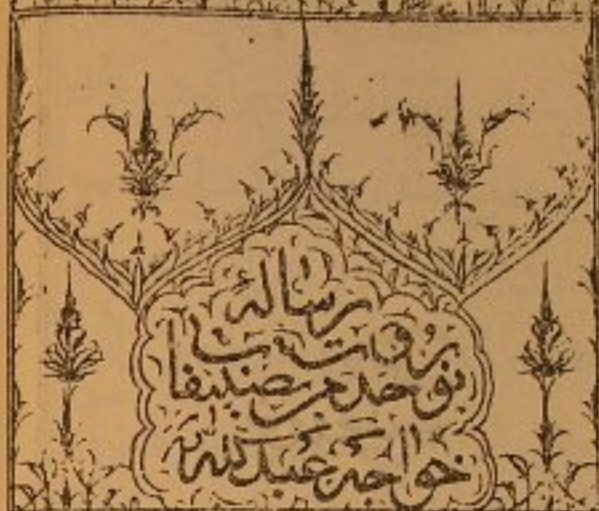
تصنیف

خواجده عبداللہ

معروف بخواجه حورا

ملقب بمغربی

۱۲۱۸



بسم الله الرحمن الرحيم

این رساله نور وحدت از ضیقات حضرت
قدوة المحققین و رفهان المذنبین عارف بالله
خواجده عبدالله المصطفیٰ بن خواجہ حوزا المتخلص
بنام الله ستره و افاض علی الطالبین فی نور شمس
سپارک دروغی بن خواجہ بهاء الحق و الدین المعروف
بنفس مندی قدس الله ستره العزیز بهم ریسع الا
فی ستره افغانی شروع در اظهار این اسرار واقع
شد الحمد لله که حقیقت این آثار روشن تر است

رسالة نور وحدت

جمال وحدت از موافقت کثرت بهر حال در نظر
ای سبیل از حقیقت نور بسوی نور الهی است
اگر چه همت مظالم فرمائی چنان زانم که از
صورت بحقیقت بسی بعد و هووم از مینا
برخیزد ای سبیل یکی از بعد جبر و هدایت
از وجهی بود و دیگر از قرب نشان میدهد
و از اسبب باشد حقیقت نور زبان این در نشان
با نور منزه بر وحدت اطلاع دهد که
نه فرستد نه بعد چون آثار وحدت طلوع
فرماید بعد و فریب عین وحدت باشد ای
سبیل هر فریب با فریب دیگر در نزاع و جدال
است مگر اهل وحدت که ایشان با هم یکی اند
اگر چه هیچ کدام با او یکی نیست ای سبیل
اهل وحدت از مذاهب مختلفه متضاده و مشابها
متوعده متنافسه مشرب و لایق و روحانی

و من هب عام و شامل حال و جندانی
 نماید ایشان را جز این من هب خاص و
 نیز باشد چنانکه در کتب کواکب و کشف و کواکب
 چنین کتب و حکیم چنین کتب و صوتی چنان
 ای سید وحدت باطن کثرت کثرت
 ظاهر وحدت و حقیقت زهره و یکی است ای
 سید موجود یکی است که بصورت موهوم
 مینماید ای سید نور از وحدت بکثرت
 آورده اند و از پیکانی مدونی و انموده اند بجهت
 حکمی که او سخنان دانند و بندگان حاصل و نیز
 با اعلام او دانند و نور ایشان ساختند که از وحدت
 سابقه هیچ خبری ننداری و از احوال اثری در نیویسند
 نیست بلکه نام عالم اخر سخنان و تعالی از وحدت
 بکثرت آورده بعد از آن چند عالم بندگان را
 واسطه بخود آشنا کرده از کثرت بوحدت برده راه

و صول او کثرت بوحدت بردم و راه و صول از
 کثرت بوحدت را تعلیم فرموده بکثرت نشنا
 چنانکه ایشان در کثرت وحدت مستبدند و
 ایشان فرمود که بدین کاران تعلیم این طریقه نمایند
 ایشان امثال امر نموده اعلام انظر بقیه نمودند
 هر که بر اثر عمل کرده و پیروی این جماعت بزرگوار
 نموده از کثرت بوحدت پیوسته و از دوگانگی بیک
 رسیده اینها بزرگواران اینها اند و ان راه
 و صول شریعت و طریقت است ای سید
 شریعت عبارت از فعلی چند و ترک چند است
 که از در کتب فقهی فقهائیان کرده اند و طریقه
 عبارت از عهد به اخلافت یعنی تبدیل اوصاف
 دمی به باوصا حمیده که از سفر در وطن بترک
 و تعبیر سلوک نمایند و ان در کتب مشایخ مستوف
 و در کتاب امام محمد غزالی بنفصل مذکور است

و بعضی از ادب اشغال که مشایخ انرا وضع کرده
اند داخل طریقت است ای سید احکام سر
که بنمای آئینت است بخاصیت موصل بوحد
است و بر انرا خداوند و خاصا او میدانند
پس از اتصال اعمال که هر قوط بکثرت بود بسو
و حدت اشارت است بآنکه کثرت همین وحدت است
ای سید نماز و روزه و حج و زکوة و امثال
اینها که موصل بوحدت اند بخاصیت و قیاس
که خالصا لله مؤدی شوند چنانچه شرط کرده اند
و معنی ان همه کس را بفهم در تکلم و هر کس را چنانچه
معنی بخاطر سدا تا آنچه طالب حدت است
است است که تصور کند که بیکم مردم نماز
گذارد بار و روزه کفر مثلا بر این کیفیت خود و چو
ان بغیر یافت او که او را کرده ام و میخواهم که
با این وسیله عبادت و حدت که عین است

طلوع نماید ای سید عالم با او است
معبود او است عالم با او است در مرتبه تقیید معیوب
است در مرتبه اطلاق و غیر در مرتبه از امور
عقلیه است موجود نیست مگر بکفایت که
هنر صرف نیست ای سید چون بیک سنگ
اخلاق در میانه که دفع انها در طریقت واجب است
همه قیسی و شعرا است بر بیکانکی و دوئی و
اخلاق حیند که محضیل انها لازم است هم محض
معلم است از اشک و بیکانکی در طالب حدت
چاره نیست از شرعیت و طریقت کچه سترانصا
در اول او را معلوم نباشد در ثانی اگر نامی
نماید شرط مناسب غالباً بفهم چنانکه اشارت
بان کردیم ای سید این همه اشتغال و از کا
و عارفان و نوحیات و طرف سلوک که شگفتا
وضع نموده اند برای دفع آئینت هو هو ما است

پس بدانکه فاصل میان وحدت که خواست صورت
 کثرت بینا بدو یکی است که بسیار در نظر میآید
 چنانکه لول یکی زارو میبیند و چنانکه نقطه
 جواله بصورت زاره دیده میشود و چنانکه قطره
 باران نازله بشکل خط در نظر میآید پس وحدت
 عین کثرت است کثرت غیر وحدت یعنی غایب که در
 کثرت همان معبود است و وحدت بذات و
 صفات خود در افعال و آثار ایستد عازم
 دفع مرتبه منفره بود که در ویشی بصر خیال
 است یعنی غیر خود دانماند الخ خوب صفری
 ایستد چون حجاب جز خیال است دفع حجاب
 نیز خیال با بد کرد و شب روز در خیال وحدت
 با بد بود ایستد اگر سعادت میخواهد وحدت
 باش و واحد شدن است که از توهم دوری است
 واحد بودن است که در وحدت و بر وحدت همیشه

باش و نفره خاطر و غم و اندوه از دور نیست
 چون در وای اندک در آرام و فرار مبتکر کرد
 که تا ابد بهیچ غم مبتلا نکرده و در دو جهان آسوده
 حاصل شود چه اسود کی در عدم است شعور
 عدم افکندم از خود پش را وار هماندم جان پر
 آشوبش را ایستد چون بجهت غم و وحدت
 و وحدت صفت بود کرد دانیکه نسبت و بوی بعد
 از سلوک هیچ نمانده است همان نسبت که
 پیش از سلوک بوده بلکه نسبت تو بوی پیش از خود
 و بعد از وجود یکی است ایستد دانسته
 پیدا کردی و یقین بهم رسانیدی که هیچ آب آتش
 زایل نکرده که از ازل تا ابد جو تعالی موجود است
 پس هرگز دیگر موجود نشد و تو هم باطل
 اعتباری نلدر زید را بیماری پیدا شد که بخور
 عمر دانست و از مردم اوصاف پند شنید

در طلب شد چون بجای نوب پیمان ریافت
 شد و هیچ جا نبود و بود و بسوی فصیح
 سمر نمودند چون بمنزگاسم رخ رسد خود را
 بمرز دیدند در خفا خود را بصفت خود رسد
 این صفت چیزهاست و بعد از آن با صفتها خود را
 و نمود انعام اینست آنچه غیر کجا است و غیر کجا
 شد ایستد چون حقیقت کار اینچنین دانسته
 و معلوم نوسند که فریب بعد و صاف هم از نوع
 توانست کی دودی بود که نزد یکی حاصل شود و که
 جلدی داشته که پیوستگی پیدا کند در عالم کو
 سال فکر کنی غیر از حقیقت مطلقه که عین وحدت
 هیچ چیز نیایی بلکه هیچ ذاتی و هیچ صفتی و هیچ جنبشی
 هیچ چیزی چنانچه در جی چه ذهنی و چه وهمی هم رسد
 که جبار بوده است و است و است و است
 هر چند در آنکه منبذ ابد است هر چه در آن

بدر زاید است آنچه او را وجود گویند ظهور
 او است و آنچه او را عدم گویند بطون او است اول
 او است آخر او است باطن او است ظاهر او است مطلق
 او است صفت او است کلی او است جزئی او است متزه
 است مشتبه او است ای سیدان آنکه هر چه
 از هر پناک است این طلاق او نیست و دیگر است غیر
 اطلاق که او هم است با عین هر در این اطلاق هیچ
 کشف و عقلی و وهمی رسد و بحدت که الله نفسه
 اینجا است ای سیدان شهود او در مراتب
 ظهور او است و کما از مراتب پیرن بود و این
 شهود کالبرن الخاطف تا شد و رام او مستحبت
 و حصول او و عدم او مفصلا جامعیت نسا لیس
 که مظهر اسم الله است ای سیدان عارفان
 بالانرا از این صفای نیست در این مقام فنا کلی
 انعدام صرفست و این از اقسام کلبه فیا منست
 مقام

الہیستد این معارف را بنام نضر بنوشتم
 شد آنچه سالک را ضرورت است همان فکر و خدش
 که بالا نوشته شد باید که شب روز در این سعی
 باشد که کثرت و هوومند که بعنوان خیرت در نظر
 میدزاید نظر ساوا شده مراد و حدت شود و
 سالک بیک نیند و جز بیک بخواند و جز بیک نداند
 الہیستد طریق دیگر است که لا اله یعنی این
 هر چیزها که مشهورند نیستند باین معنی که گویند
 در وحدت ذات و مستهلکند در وی لا اله
 یعنی وحدت ذات بصورت این چیزها ظاهر است
 در نظرها مشوق پس ایشان باطل اند و ظاهر
 در ایشان پس از هم ظاهر ایشان باشد و هم باطن ایشان
 و جز ظاهر باطن چند دیگر نیست پس ایشان ایشان
 بنا شد بلکه خوانند و نام ایشان بر ایشان ایشان
 بود که این نیز عین حق است الہیستد طریق دیگر

از کلمات سابقه بوجه مختلفه میتوان فهمید
 مراد این عبارت از ملاحظه معنی و حدت است
 بهیچہ کہ توان کرد اگر ملاحظہ الفاظ و تخیل
 واسطہ تغفل معانی کرد انرا ذکر کویند لفظ
 هر چه بود خواه لا اله الا الله خواه الله تنها و اگر
 بی تخیل الفاظ تغفل معانی کند طریقی و بوجه
 بود و رجوع او بسیار است چنانکہ از کتب بزرگان
 معلوم توان کرد و مقصود است کہ معنی حد
 در دل فراد کرد و ذکر لفظ الله چنانست کہ
 بحقیقت قلبیہ بنو سطر تصور مضاعف صورت
 ضوئیه کشند از این حقیقت کہ این حقیقت قلبیہ
 مظهر حقیقت تخیل لفظ الله بکند و نیروی
 اطلاقی نماید ای سید اگر بخود منوجه سعی
 ذوالی این بوجه را درست کردانی کار با سانی
 صورت بیکر ای سید بدن تو صوره

و مظهر ^{روح} تواند و غیر او نیست تا این حد و صورت
 جسمی در روحی موهومند چون لفظ الله بچنانال کون
 زبان حقیقت که بصورت برود و موهوم ظاهر است ^{مستحق}
 کردی و ذاتی که موهوم نام پیدا است که شهود شهادت
 وحدت در کبریت بدست شود و هر چه در نظر نواید
 باید بدانند که صورت دارد در روحی دارد و حقیقتی ^{باید}
 چه صورت ملک و تا سون و سون روح او ملکون
 است و حقیقت و جبروت او که عبارت از ذات و
 صفات و لاهوت است که صفات غیر ذات نیست
 اری و کشف و شهود مغایرتی اعتباری و موهومند
 و آن در مقام ^{حصول} بچنان صفات ذاتیه است تا اینجا
 ذات و صفات از یکدیگر اعتبار کنیم ^{بجهت} عینیت
 ای سید عالم علم حق است که بخیلی ذات که الف
 اشارت با و است ظهور نموده و علم عین ذات
 ای سید حقیقت عطف ظهورات بی نهایت دارد

اما کلیات او بیخ است ظهور اول ظهور
 علم اجلا است ظهور دوم ظهور علم ^{تفصیلا}
 است ظهور سیم ظهور صورت و خانه است
 ظهور چهارم ظهور صورت و مثالیه است
 ظهور پنجم ظهور صورت و مثالیه است که در مثالیه است
 واحد بیکری ظهورات کلیه شش بود این ظهورات
 از آن تر است چنانکه کوبند و حشر این کوبند
 ای سید انسان جامع هر ظهور است و این
 جامعیت بوجه کثیره میشود کرد ای سید باید
 بدان که حقیقت انسانی در همه مراتب بصورتی که
 مناسب آن مرتبه باشد ظهور دارد هر حق با نوصوان
 حقیقت است این مرتبه مقدم است بر همه خصایق
 اگر چه بظهور نایان از همه مقدمه است ای سید
 سوره فاتیحه که اول قرآن مجید است الحمد لله واقع
 شده و معنی آن اینست که جنس حامد تنب و محمود

مخصوصا دستها را مدادست بهر حال بهتر
 صفت بهر جا و بهر صورت غیرها مدد محمودی
 نسبت ای سید اول سوره بقره آیه واقع شد
 الف اشارت با حدیث که الف اول است
 اشارت به علم که لام وسط است هم اشاره است
 بعالم که هم آخر است یعنی حدیث صورت علم
 گرفت علم صورت عالم ای سید آنچه نور اضر
 است عقل معنی حدیث پیوسته زان ترا
 بودن و تفصیل اینهاست و از سید در اول
 هیچ در کار نیست چو بنیاب الهی حدیث زد
 نشیند و خیال مدوی مرتفع گردد نور اصفائی
 رو خواهد داد که همه علوم و خفایا بر تو مکشوف
 خواهد شد و خفته نخواهد ماند تا که شاز نظر
 زفته و نا تو هم در دنیا نیست علوم صحیح مشکل
 که روی نماید ای سید چند روز باخته

و محو

بر خود مبادی گرفت و انفس را مضمون فلان اندیش
 باید ساخت فلحال باطل از میان بدد و در خیال
 حق بجای آن نشیند ای سید تا این خیال در تو
 قرار نگرفته و باطن نور از آن گرفته هیچ چیز ضوئیه
 نباشد و چون این خیال قرار گرفت و فترت در
 بر طرف شد هیچ چیز نور از رحم نمیواند شد چه ننگه
 موهوم و باطل وجود حق نور از آنجا نشود ای سید
 نسبت حق بعالم چون نسبت است بیری بلکه نزد
 از آن باید دانست و با چون نسبت طلا از یون
 که از آن در سفنما پندد و با چون نسبت کل بطرف
 که از او ساخته شود و اینها همه یکی است ای
 سید رابطه میان عالم و حق هم من است چه عالم
 از او ناشی است و با نسبت هم کلمه الی است چو عالم
 بسو و با و جامع است و این صد و رجوع هم در
 اول است هم در اول است هم در اول هم در جمیع

در تمام زمان که در هر آن عالم بحقیقت رود و در
 حقیقت نیز باید چون روح از دنیا و هم کلمه فی انچه
 عالم در خو است خود عالم که بوجهی از مظهر است
 و بوجهی این مظهر است و هم کلمه مع است چه معتد
 ذاتی و صفات و فعلی پیشه منتهی است و هم کلمه
 است چه عالم عین حق است و حق عین عالم و هم کلمه
 البس است چه بوجهی عالم عالم است و حق نه عالم
 هست و نه حق عالم است ای سید حق بوجهی
 از هر دو رابط متر است و با عالم و خود رابط
 نیست این اعتبار را لا ین حق است ای سید
 هر که حق را بر این وجه بشناسد خود را بوجهی ممکن
 شناخته باشد ای سید اول سالک را با نام
 ظاهر منوجه باید شد و یقین باید داشت که او است
 پیدا بصر و معنی و هیچ صورتی و هیچ معنی نیست
 که جز او بود این غیر مکرر نوشته ام بجهت ناکند باز

چه نویسم و مقصود اینست که فکر وحدت را لازم
 خود نباید داشت خود را در این فکر که میاید کرد چون
 در این فکر استغراق حاصل شود از اسم باطن نیز بهره
 مندی خواهد یافت ای سید اگر ساطعاً بعین
 و طاعت و از کار اشتغال نمائی و از وحدت عاقل باش
 از وصل محرومی اگر چه احوال و کیفیات غیر مبرور و
 نما بد و انوار و واقعات جلوه کرد ای سید
 و اگر از او وصل بودم کنی در همه احوال علم و وحدت نباشد
 بحقیقت ان وصل نیست این ظاهر گشته حریف است
 از طریق ظهور نه مقصود حقیقت که عطلق است و هم
 در هر دو چنین همه بلعین مظاهر شود و بوجهی از بوجهی
 ناشی از اشیا مغایرند از ان متر و مقصود نیست
 ای سید هرگاه حقیقت این چنین باشد از اول
 متر احوال و طاق ضرورت نیست تا مسافتی نماند ای
 سید تقریر حدیاتی تا زمان نیست که هر دو یکی

ذلک و نمیدانند چون هر را یکی دانسته و بدی از نفس
 دوری خلاص شدنی ای سیتل چون هر را یکی
 دیدی همانند بلکه یکی مانند کس ای سیتل
 تو و مقصود از هر نیست که او را جدا از خود و غیر از
 خود میداند چون دانستی که نوبت او شد کس راه
 نماید جمعیت زادی معرفت نفس معرفت خود ^{مطلب} و غنا
 و وصل و کمال فریب پنجا حاصل شد و گان نام کشت
 ای سیتل چون باین مقام رسیدی که خود را ندیدی
 و او را دیدی او کی دنیا و آخرت در حق تو بکی شد
 و فنا و بقاء و خیر و شر و وجود و عدم و کفر و اسلام
 و موت و حیوة و طاعت و معصیت عیب و تدبیطا
 زمانه مکان در نور دیده شد ای سیتل چون
 تو فانی شدی هیچ چیز مانده که هر چیزها بنویسند بشنو
 و اینست ای سیتل بدانکه هر چیز در ^{سین} تو
 و هر چیز بیرون از تو وجودی ندارد و چون خود را از

و وصل
 کمال
 کشت

هر چیز خالی کرد هیچ چیز فانی سیتل زاده چون ^{سین} تو
 هر چیزها در تو موجودند چون خود را بحق بریدی
 در آن در پایی بیکران خود را انداختی یعنی باین صفت
 اینها هر چیزها با خود را در دنیا که شد ای سیتل که
 سیتل زاید آن است که از تو سر میزند از تو نیست و تو
 آن جسم و روح نیستی در تمام عالم نیز یک فانی که
 که آن است در هر جا ظاهر و جلوه که است ای
 سیتل علامت و صفت و محقق مطلق است که
 آن است که از تو سر میزند از هر چیزها آن نواله کف
 اینجا معلوم شود که حجاب جز بعد از آن است ^{سین} سیتل
 سیتل همان یکد است که زانها شد و همان
 است که اول علم خود شده و دیگر بار بصورت
 علما به جهان شده و همان دانست که از قدرت
 خود قدرتهاست و همان دانست که از ارادت خود
 ارادتهاست و همان دانست که بسهم خود ^{سین} است
 و بصورت خود بصرها است و بچنان خود چاهها

و بفعل خود مغلهاست و بکلام خود کلامهاست
 و علامت انبیا در همان ذات است که هستی خود
 هاست ای سید همه بجا ظهور آمدند
 ذات پوشیده بعد از آن ذات بصورت خود
 تا نبی جلوه نموده، ذات نیکو گشت و او رنگ
 ذات و آنچه پوشیده بود در ذات با قطع عین ذات
 بود که غیرش در شئی نبود پس آن ذات خود مجود
 معاطل کرده و عاشق در دیده و بندگی و خداوند
 در میان آورده و کارخانه از لایه آبدی برپا کرده
 ای سید تو خود را چنان خیال کن که هنوز
 انجائی که بود در آنک نا آزاد شوی و دیگر در
 نفره و غم و بلا نه پند ای سید روح تو
 اوست که باورند و دل نواوست که باورند و بصیر
 نواوست که باورند و سماع نواوست که باور
 شنوی و دست نواوست که باور میکند و پای تو

اولا در غیر خود

تواوست که باور میشود ای سید هر جزو عضو
 تو از اجزا و اعضا ظاهر و باطن نواوست که نواوست
 نواوست ای سید او در نواوست و همه هر سینه
 اوست در بگریه در میان نیست ای سید خود
 صفت واحد است با من و نواوست شریک است
 ای سید چون نور حق نیست چون او در میان
 آمد بقا است ای سید ساوک سعی نشد
 رفع اشک نیست و جذب به رفتن نشد بوحدت
 ای سید ساوک و حد به و فنا و بقا اسم
 و لا یتحقق است ای سید با همه اشیاء
 نیازمند کن که عین مطلوبی تواند و با دشمن
 دوستی و رز که او نیز عین مقصود است ای سید
 با خود نیز با نظر محبت ناظر باش که نوبت عین محبت
 ای سید اینها در سلوک ضرورت است ای
 سید بد و نیک زاد و در با هم و خدا ندان

نوعی

تا استنای حقیقت شوی ای سید سخن
 وحدت را اگر بیجا گوئیم اندکست و اگر اندک گوئیم
 بیجا است بیجا پیشین معرفت ز نهایت مندرج است
 و نهایتش در مبادیست تا چند گویند و تا چند نگویند
 نه من بگویم و نه من مینویسم حقیقتش خود بخود
 گفتگو است ای سید چون بخوابی وی نهد
 کن که بعالیه بطون میروم و رجوع بحقیقت خود
 میکنم چون بیدار شوی بدانکه بعالیه ظهور آمد
 و از بطون بظهور نازل نمودی و باید که در هر سفر
 بر خیزد و استغفار کنی و بگوئی که ای حقیقت من
 مرا بخود بکش و مرا از خود میپوش و نماز نهی کنی
 و سوره بس که باید داشته باشی در نماز یا بعد از
 نماز بخوانی که مختار خواهی و بنیادین و دنیا
 حاسن بعد از آن بفکر وحدت مشغول باشی تا
 نماز صبح برسد و چون از نماز صبح نینداری

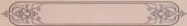
شوی تا بر آمدن آفتاب خواهی خواهی مشغول
 القبله بمراقبه و وحدت باشی چون آفتاب طلوع کند
 چهار رکعت نماز میبوس سلام گذارده سوره بس که از
 بخوانی و اگر در چهار رکعت خوانده باشد بهتر است
 همچنین بعد از هر نماز سوره بس که بخوانی بخوانی که خوانی
 بسیار دارد اما در وقت طلوع خورشید از سجده
 تکلیف فکر وحدت است ای سید بدان که
 خود عبادت خود کند و خود کلام خود بخواند
 الا عند الضروره ای سید سائل که داهتم
 اذ اب طریق حضرت ضروریست تفحص آن اذ اب
 این سائل که بجا بشنود اما از افضای ضروری
 است که گفته شود اما آنچه ظالم را توان نوشت
 اینست که خواب کمتر کند چون ضروری شود و غالب
 این بدانند شب که گفتیم خواب کند و طعام و سر
 باید که اندک باشد بخورد و در شبانه روز یکبار

و اگر ضامن بود بهتر است با بد که از پزیشانی
 لغیر احراز کند که از اسب بادویی و بیگانگی و در هم
 باطل است و هر چه در شرع منع است هر چه در
 طریقت بد است همه اینچنین است این فاعل را بنکو
 باید دار که ضرورت است ای سید باید سخن گفت
 که در زخاوتها و صحراها آنها خرافیه و ملاحظه
 و حدیث مبر کرده باشد ای سید سخن بسیار
 کردن دل را در جنبش آورد و تفرقه یازد همدان
 که بحد و بیگانگی خافل سازد جز بضررت خوف
 مزین و هر چه کوهی مختصر کوی اندیشه و حد ترا
 باک لحه از نو جدا مکن چون در مجالس بنشیند
 بیشتر مفید مشو مبادا غفلت واقع شود و سعی
 کن تا ان کثرت مراتب وحدت شود و مقوی گردد
 ای سید را اختلاف این اندیشه خود بدنها
 حسب الامکان سعی نماید کرد و این کلمات را همه

کس نباید نمود مگر با مخصوص خود ایستد
 با اولاد و غلامان و بیگانه و آشنا و دشمن و دوست
 آشنائی بوحسد نباید کرد و همه را بنظر اخلاص و بیخشم
 حقیقت بین باید دید ایستد تراغ و حوال
 مطلق از سبب بردار و انگار را با کلیه از میان برد
 دار تا واحدش ظهور نماید و بیجا سعی نباید کرد
 ناخشم و غضب سخت ظهور نکند لب درون چه
 کجا پیش دارد همه را معدوم و باید داشت چه درون
 خانه چه بیرون خانه و با فرزندان و متعلقان و
 بیگانگان مثل ایچیات باید بود و اگر کسی با تو بگ
 کند زنها را زان دل بد کنی و زنجی و او را از خود
 خوش و رضاداری و مکافات بدی بینگویی کینه
 این کلی است در طریقت نهانشتن و نهانها بود
 دخل تمام در جمعیت دارد ایستد حال ظالمان
 روحال بیز و نیست با تعلقات ظاهر در لاد با نه

از هم دوری بزا بد قیامت بر او واقع شود و در
 جنت شهود تا ابد الا بدین سوره ای سید
 این چیز و لکن هرگاه در دنیا میسر شد نیست چون
 است که در آن سعی نمکنی و غافل میباشی **سید**
 قیامت بر هر کس و هر چیزی آمد نیست و آن رجوع هم
 است بوحده ما بعد از آنکه ظهور کل واقع شود اگر چه
 هم از اصل خود بر آمد با شد لدنی که میباید
 هم از روی ندهد مگر بر آنها که اینجا قیامت بر
 آنها کند شنید با شد پس باید که سعی کنی که آنغی که
 موعود است نور اینجا روزی نماید سود کی حاصل
 شود و لذت بیکه میباید دست هد **سید**
 معصوم هم بر است که و هم دوری بر خیزد و نونمانند
 از نماند پس هم اینها را اولیاء بر این نشان کرده اند
 و در کتب الهیه و حدیث کلمات اولیاء دلائل
 این بسیار است و عظمای مرفقه بوحده تا بلند

و هر بیک زبان با این رقمه اند که غیر حق و حقیق
 نیست عالم صورت او است ظهور او است و بر
 هست که شواهد این طالب کتاب علیحد نویسنده
 شود و از دلائل عقلیه استنباط او کرده نیز
 یاره آورده نشود انشاء الله سبحانه ای **سید**
 امروز که نثر الزمان است که افتاب حقیقت از مغرب
 خلیفت طلوع نماید از آنجا که پیش از طلوع افتاب
 انوار و آثار ظاهر میشود و اسرار و حقیقت نیز از زبان
 خاص و عام با اختیار و بی اختیار فهمید و نافرمانند
 سر منهد طالب الی باید که خود را جمع ساخته
 خود را از خود بنوشد تا حقیقت حد کما بیند
 وی جلوه کر شود و بکنکوی زبانی اکتفا واقع نه
 شود ^{السیدی} الله مطلق و محمد صلی الله علیه و آله بر حق و الحمد
 لله اولاد و اخر و ظاهر با طنا و صلی الله علی محمد
 اله الطاهرین الیضا الابرار الانجائنا من الکتاب



کتابخانه دیجیتال کتب چاپ سنگی



بیاض

بیاض

اطلاع رسانی و پوشش در عرصه متون کهن

- بزرگترین کتابخانه دیجیتال کتب چاپ سنگی با بیش از ۱۵۰۰۰ جلد کتاب
- بزرگترین بانک کتب چاپ سنگی با بیش از ۳۰۰۰۰ برگه برد اطلاعات
- بزرگترین آرشیو دیجیتال مطبوعات قدیم با بیش از ۱۸۰۰ عنوان نشریه



www.Bayaz.ir
 Email Jalise@Bayaz.ir
 TEL& FAX 00982512906619
 P.O.BOX 37165-1136